



شناسنامه: پورامینی، محمدباقر، ۱۳۴۷. Pour-Amini, Mohammad Bāgher.

عنوان و نام پدیدآور: شهید کربلا/ محمد باقر پورامینی؛ تهیه: معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی
مشخصات اثر: مشهد، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۵. مشخصات ظاهری: ۸۰ص. شابک: ۱-۲۷۴-۲۹۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا. یاداشت: کتابنامه. موضوع: حسین بن علی (ع). امام سوم، ۴-۶۱ق / Hosayn ibn 'Ali, Imam III, 680-625, Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680-625, اسلام-حلال و حرام

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

رده‌بندی کنگره: پ/۸۵۳/ش/۹۱۳۹۵/۵/۵۱۴۱/۵/۵

رده‌بندی دیوبنی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۲۸۳۲



شہید کربلا

■ محمد باقر پورامینی



■ نام اثر: شهید کریلا

■ نویسنده: محمد یاقربورامینی

■ تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

■ ناشر: انتشارات قدس رضوی

■ چاپ: اول - ۱۳۹۵

■ تیراژ: ۱۰۰۰۰

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۹-۲۷۳-۱

■ نشانی: مشهد مقدس، حرم مطهر امام رضا (علیه السلام)، صحن جامع رضوی،

■ ضلع غربی، مدیریت فرهنگی آستان قدس رضوی

■ تلفن: ۰۵۱۳-۲۰۲۵۶۷ / صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵

■ به کوشش: محمد حسین پور امینی

■ ویراستار: عظیم تهرمانلو

■ طراح جلد و تصویرساز: سیدمحمدعلی سیدابراهیمی

• درآمد
• اول : تا نینوا از مدینه به مکه / ۱۰ اسفربه عراق / ۱۱ منزلگاه‌های مسیر / ۱۲ در سرزمین حماسه‌ها / ۱۴ ورود ابن‌سعد / ۱۴ منع آب / ۱۵ عصر تا سوعا / ۱۶
• دوم : شب شهادت سختی با یاران / ۱۸ توصیه به صبر / ۱۹ زمزمه‌ها و مناجات‌ها / ۲۲
• سوم : روزی برای ابد سپیده عاشورا / ۲۴ پرهیز از آغاز جنگ / ۲۴ نخستین سخن / ۲۵ خروشی در ظلمت / ۲۹ نقاب‌گشایی از کوفیان / ۳۰ هیئات متا اللذله / ۳۱
• چهارم : خروش یاران پیوستن حزین یزید / ۳۴ آغاز حمله / ۳۵ شهادت بریر / ۳۸ شهادت وهب / ۳۸ شهادت مسلم بن عوسجه / ۳۹ شهادت عمرو بن قرظله / ۳۹ شهادت جون / ۴۰ شهادت حنظله / ۴۲ واپسین نماز / ۴۳
• پنجم : حماسه خاندان نخستین بنی هاشم / ۴۶ یادگار برادر / ۴۸ ماء بنی هاشم / ۴۹ گلوی شیرخواره / ۵۱
• ششم : ثارالله تنهای تنها / ۵۴ آخرین وداع / ۵۵ مرگ باعزت / ۵۵ آزاده باشید / ۵۸ تبری بر قلب آفتاب / ۵۸ آغشته به خون / ۶۰ با فرزند برادر / ۶۲ تشنه لب / ۶۳
• هفتم : غم غروب غارت خیمه‌ها / ۶۶ تاختن بر بدن امام / ۶۷ آخرین سخن / ۶۸
• بی نوشت ها / منابع

باسمه تعالی

هدایت مردم، از مسئولیت‌های مهم پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بوده، این وظیفه الهی در همه مقاطع زندگی آنان نمایان است. هر معصومی تا لحظه شهادت، به نجات امت و سعادت ایشان می‌اندیشید و بدان اقدام می‌کرد. معصومان علیهم‌السلام کشتی نجات بشریت بودند و هرکس به آنان گروید، سعادت‌مند گشت و تأسف از گروهی که با تخلف و سرپیچی، در ظلمت گمراهی، اسیر سرگردانی شدند.

«شهادت‌نامه» روایت مقطع پایانی حیات نورانی معصومان علیهم‌السلام است و فرازهای هدایت‌گرایانه زندگی آنان را گزارش می‌کند؛ مقطعی که با مظلومیت و شهادت ایشان همراه است.

«شهید کربلا» دفترخونین از این برگ پُرافتخار است که به روایت حرکت هدایت‌بخش امام حسین علیه‌السلام و شهادت آن حضرت و یاران باوفایش می‌پردازد.

امید است همگان در رهروی، از پیروان راستین این راه نورانی باشیم.



اول
تأنينا

﴿ از مدینه به مکه ﴾

امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید خودداری کرد و در شب بیست و هشتم رجب سال شصت هجری^۱ مدینه را به قصد مکه ترک گفت و در این سفر، فرزندان، برادران، خواهران، برادرزادگان و بسیاری از خاندان و جمعی از یاران، ایشان را همراهی کردند. امام روز سوم شعبان وارد مکه شد و در دوره اقامت در این شهر، نامه های دعوت فراوانی از سوی بزرگان کوفه دریافت کرد و مسلم بن عقیل را برای سنجش اوضاع کوفه و اطمینان از ادعای آنان، به کوفه اعزام نمود. نامه مسلم و برآورد مثبت او از آمادگی کوفیان، مقصد امام حسین علیه السلام را روشن کرد.

امام با آغاز یک نهضت الهی، هسته قیام بر ضد یزید را پی نهاد تا حکومتی بر مدار دولت پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام پدید آورد. این خط مشی را می توان در وصیت نامه حضرت که برای محمد حنفیه مرقوم شد، به خوبی نظاره کرد:

من از سرغرور و سرمستی، سرکشی، فساد طلبی
و ستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه سامان
بخشی در امت جدم برخاستم، می خواهم به

نیکی‌ها فرمان دهم و از بدی‌ها بازدارم و روش
جد خود ﷺ و پدرم علی بن ابیطالب ﷺ را دنبال
کنم.^۲

امام حسین ﷺ با تأکید بر شایستگی خاندان رسالت بر زعامت و رهبری، که
با رحلت رسول خدا ﷺ این حق از ایشان ستانده شد، به مهم‌ترین آسیب
جامعه اسلامی اشاره کرده، رهبری آل ابی‌سفیان را بزرگ‌ترین مصیبت
برای اسلام و مردم شمرد.^۲

﴿ سفر به عراق ﴾

امام حسین ﷺ روز هشتم ذی‌الحجه سال شصت هجری، عازم سفر به
عراق گردید. چون امام خواست از مکه بیرون شود، برای سخنرانی پها
خاست و فرمود:

ستایش خدای راست و آنچه خدا بخواهد، می‌شود
و نیروی جز از خداوند نیست. درود خداوند بر
پیغمبرش باد! مرگ بر فرزند آدم مسلم است
همچون گردن‌بند در گردن دختران جوان، چقدر
مشتاقم به دیدار گذشتگانم. آنچنان‌که یعقوب
را به دیدار یوسف اشتیاق بود. مرا شهادتگاهی
مقرر است که باید آنجا برسم، گویی می‌بینم
پیوندهای بدن مرا گرگان بیابان‌ها از هم جدا
می‌کنند؛ در سرزمینی میان نوایس و کربلا، تا
روده‌های خالی و انبان‌های گرسنه را از پاره‌های
تن من پُر کنند، آدمی از سرنوشت ناگزیر است.
ما خاندان رسالت به رضای خداوند راضی و به

بلایش شکیبیا هستیم و خداوند بهترین پاداش
 شکیبایان را به ما عطا خواهد فرمود. هرگز پاره تن
 رسول خدا از او جدا نگردهد و ہمگی در جایگاه
 قدس در کنار اویند تا دیدہ اش با آنان روشن شود
 و وعده الهی به آنان تحقق یابد. هرکہ خواهد تا
 خون دل خود را در راه ما نثار کند و آماده حرکت
 هست، همراه ما کوچ کند، کہ من به صبح گاه
 امشب کوچ خواهیم نمود.^۱

﴿ منزلگاههای مسیر ﴾

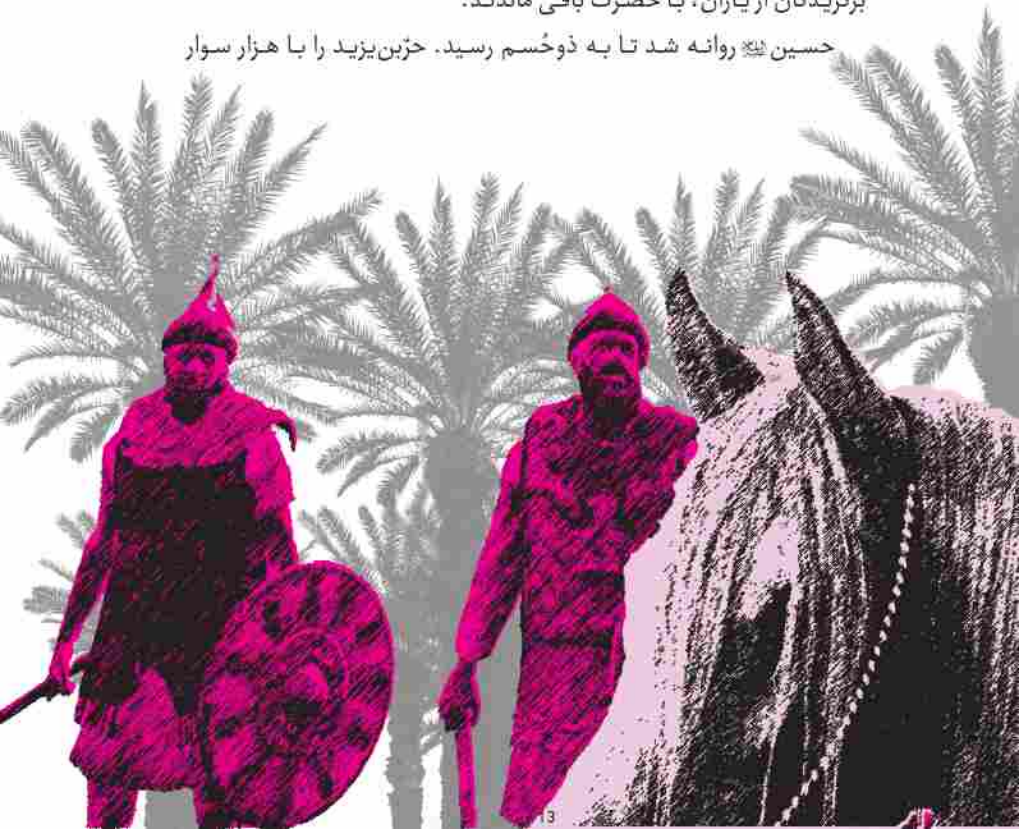
امام حسین علیه السلام چون مکه را به سمت عراق ترک گفت، منزلگاههای



متعددی طی کرد تا به ذات‌العرق رسید. آنجا بشرین غالب را دید که از عراق می‌آید. از او درباره وضعیت اهل آن سامان پرسید. عرض کرد: من که آمدم، دل‌هاشان با شما بود؛ ولی شمشیرهایشان با بنی‌امیه. امام فرمود: سخن به راست گفت. خداوند هر چه را مشیت‌اش تعلق بگیرد، انجام می‌دهد و هر چه را اراده فرماید، حکم می‌کند.

سپس حسین علیه السلام از آن منزل روانه شد تا به منزل زباله رسید. در آنجا خبر شهادت مسلم بن عقیل که از سوی امام به کوفه اعزام شده بود، به حضرت رسید. امام به عده‌ای که دنبال او بودند، خبر شهادت مسلم را داد. افرادی که به طمع دنیا بودند و یقین‌شان کامل نبود، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم، از گرد آن حضرت پراکنده شدند و فقط خانواده او و برگزیدگان از یاران، با حضرت باقی ماندند.

حسین علیه السلام روانه شد تا به ذوحُسم رسید. حَزین یزید را با هزار سوار



دید. حسین علیه السلام به حرّ فرمود: به سود مایی یا به زیان ما؟ عرض کرد: بلکه به زیان شما یا ابا عبدالله! امام فرمود: **لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم**. سپس سخنانی میانشان رد و بدل شد تا آنجا که حسین علیه السلام فرمود: اگر رأی شما اکنون با مضمون نامه‌های شما و پیام‌هایی که فرستادگان شما به من رسانده‌اند، مخالف است، من به همان جایی که از آنجا آمده‌ام، بازمی‌گردم. حرّ و سربازانش از بازگشت آن حضرت جلوگیری کردند و حرّ عرض کرد: راهی را انتخاب فرما که تو را نه به کوفه برساند و نه به مدینه بازگردی، تا من نیز عذری نزد ابن‌زیاد داشته باشم.^۵

﴿ در سرزمین حماسه‌ها ﴾

چون کاروان امام به نزدیکی نینوا رسید، پیکی از کوفه آمد و نامه ابن‌زیاد را به حرّ داد؛ نامه‌ای با این مضمون: «بر حسین هنگامی که نامه‌ام به تو می‌رسد، سخت بگیر! او را در بیابانی که نه پناهی داشته باشد و نه آبی، فرود آر! فرستاده‌ام مأموریت دارد همراه تو باشد تا ببیند چگونه فرمان من انجام می‌شود».^۶ حرّ از امام خواست در این منطقه فرود آید. امام تصمیم داشت همراهان را به سوی دو روستا نزدیک غاضریه ببرد که حرّ به سختی **مانعت کرد و سرانجام کاروان سالار شهیدان در کربلا فرود آمد**.^۷

امام حسین علیه السلام روز پنج‌شنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد^۸ و به دستور او خیمه‌ها برپا کردند. برادران و خویشاوندان هریک خیمه زدند؛ چنانچه خیام اصحاب اطراف خیمه حسین علیه السلام بود.^۹

﴿ ورود ابن‌سعد ﴾

فردای آن روز، ابن‌سعد با چهار هزار نفر به کربلا آمد^{۱۰} و حرّ با هزار سوار به ابن‌سعد پیوست.^{۱۱} چون پیک ابن‌سعد نزد امام علیه السلام آمد و از علت آمدن

حضرت جو یا شد! امام علیه السلام در پاسخ، به نامه کوفیان اشاره فرمود. ابن سعد ماجرا را برای عبیدالله بن زیاد مرقوم کرد و ابن زیاد از وی خواست از امام برای یزید، بیعت بگیرد. به دنبال آن، نخستین دیدار امام حسین علیه السلام و ابن سعد انجام شد و آن حضرت، نصایحی را به او فرمود که ابن سعد نپذیرفت. پس از این دیدار، ابن سعد نامه‌ای به عبیدالله ارسال کرد. ابن زیاد به توصیه شمر، در پاسخ به ابن سعد دستور داد در صورت تسلیم نشدن امام، «او را به قتل برسان» و «بر سینه و پشتش اسب بتازان».^{۱۳}

نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجاست
زنده را زنده بخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست
دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی
این قبا راست که بر قامت هری سرو پاست^{۱۴}

﴿ منع آب! ﴾

هر روز به نفرات سپاه دشمن اضافه می‌گشت و فشارها و محدودیت‌ها بر امام و همراهانش فزون می‌شد تا آنکه در روز هفتم نامه‌ای از ابن زیاد برای ابن سعد آمد که «بین حسین و یارانش و آب حائل شو، نگذار قطره‌ای از آن بچشند»، عمر سعد پنج هزار سوار و پیاده به عمر بن حجاج داده، او را گفت که کنار آب را نگاه دارد و نگذارد که هیچ کس از اصحاب حسین علیه السلام برکنار فرات آید^{۱۵} و آنان مانع دست یابی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به آب شدند، هر چند که با دلاوری های حضرت عباس علیه السلام و برخی از یاران مقداری آب برای اهل بیت آورده شد.^{۱۶} «از این رهگذر تشنگی بر حسین علیه السلام و اصحاب او اثر کرده، عطش بر ایشان غالب گشت».^{۱۷}

از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید
 خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 زان تشنگان هنوز به عیوق می رسد
 فریاد العطش ز بیابان کربلا^{۱۸}

عصر تاسوعا

عصر تاسوعا در حالی که امام حسین علیه السلام جلو خیمه خود زانوهایش را به بغل گرفته، با تکیه دادن به شمشیر، در خواب بود، سپاه ابن سعد فرمان حمله به خیمه های امام را سر داد. زینب کبری علیها السلام نزد امام آمد و او را از حمله دشمن آگاه ساخت. حضرت فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، به من فرمود: به سوی من می آیی!».

آنگاه از برادرش عباس علیه السلام خواست با آنان دیدار کند و سبب را جویا شود. دشمن نیز فرمان عبیدالله را بهانه حمله خود ساخت. عباس علیه السلام چون پیام دشمن را رساند، امام به او فرمود:

نزدشان برگرد و اگر می توانی، کارشان را تا صبح فردا
 به عقب بینداز و آنها را امشب از ما دور کن تا که
 شاید امشب به درگاه پروردگاران نماز بگذاریم و او
 را بخوانیم و از او طلب مغفرت کنیم! خدا می داند
 که من نماز به درگاهش و تلاوت کتابش و دعا و
 استغفار فراوان را دوست می دارم.

ابن سعد پیشنهاد امام را پس از مشورت با سران سپاه، پذیرفت.^{۱۹}



دوم

شب شهادت

﴿ سخنی با یاران ﴾

به هنگام غروب، امام حسین علیه السلام یارانش را جمع کرد: «آنان که حضرت فرموده بود: «در روی زمین، بهتر و وفادارتر از شما نمی‌دانم» و «در حق من تقصیر نکردید و نمی‌کنید». آنگاه به ایشان فرمود:

چون شب درآید، شما که اصحاب و اتباع و
دوستان و یاران منید، برخیزید و هریک، دست
برادری و فرزندی از آن من بگیرید و بروید. مرا
اینجا تنها بگذارید که مقصود این جماعت، منم
و چون مرا یابند، بکشند و شما را هیچ تعرضی
نرسانند. چون من کشته شوم، شما زنده بمانید.

چون امام حسین علیه السلام این سخنان را فرمود، نخست عباس علیه السلام لب به سخن
گشود و فرمود: «چرا این کار را بکنیم؟ آیا برای اینکه پس از تو باقی بمانیم؟
خدا هرگز چنین روزی را نیاورد!»^{۲۱}

سپس اصحاب دلاور نیز بر ایستادگی خود و دفاع از حضرت، پای
فشردند و تجدید عهد کردند.^{۲۲} به گفته ابن شهر آشوب، مسلم بن عوسجه
در سخنان خود چنین گفت:

به خدا سوگند اگر هفتاد بار کشته شوم،
سوزانده شوم و خاکسترم بر باد رود، هرگز تو را رها
نخواهم کرد، تا چه رسد به اینکه اکنون یک بار
کشته شدن است، سپس کرامت ابدی است.^{۲۷}

هنگامی که حضرت زینب از برادرش حسین علیه السلام درباره آزمون یاران پرسید،
حضرت در پاسخ، او را امیدواری داد و فرمود: «آنها را آزموده‌ام: انسان‌هایی
سرافراز و بلندهمت و مطمئن اند. شوق آنان به مرگ، کمتر از شوق کودک
به شیر مادرش نیست.»^{۲۸}

زنده جاوید کیست کشته شمشیر دوست
که آب حیات قلوب، در دم شمشیر اوست
گر بشکافی هنوز، خاک شهیدان عشق
آید از آن کشتگان زمزمه، دوست دوست^{۲۹}

﴿ توصیه به صبر ﴾

شب عاشورا فرارسید، امام در خیمه خود و در حالی که شمشیر در دست
داشت، این ابیات را می‌خواند:

یا دهرأف لک من خلیل ...
ای روزگار! بدا بر تو! چه دوست ناستوده‌ای
هستی.
تا چند هر بامدادان و شامگاهان آرزومند و
دوستداری به خون غلتیده داری. روزگار کسی را
به جای دیگری نمی‌پذیرد.
کار به دست خدای بزرگ است و هر انسان
زنده‌ای راه مرگ را طی می‌کند.

حضرت زینب علیہا السلام چون این ابیات را از زبان امام شنید، بی طاقت شد و نزد برادر آمد و گفت: ای کاش مرگ، زندگی مرا می گرفت! امام نگاهی به او کرد و او را به صبوری و شکیبایی توصیه نمود. حضرت سپس به صورت خواهرش زینب که بیهوش شده بود، آب پاشید و چون به هوش آمد، به او فرمود:



خواهرم! تقوای الهی پیشه کن و به واسطه
دلگرمی‌هایی که خداوند به صابران داده،
خویشتر داری کن! بدان که اهل زمین می‌میرند



و اهل آسمان باقی نخواهند ماند. همه چیز نابود خواهد شد، جز ذات خداوندی که زمین را با قدرتش خلق کرد.^{۲۶}

﴿ زمزمه‌ها و مناجات‌ها ﴾

امام حسین علیه السلام در اقدامی پیشگیرانه، به اصحاب فرمود تا خیمه‌ها را به یکدیگر نزدیک و طناب خیمه‌ها را درهم کنند و خود در درون جا گیرند تا خیام از هر سو بر آنان احاطه کند، مگر از آن سو که با دشمن روبه‌رو می‌شوند. همچنین به دستور حضرت، دور خیمه‌ها گودالی همچون خندق حفر کرده، در آن آتش افروختند تا مانع دور زدن دشمن گردد.^{۲۷} تمام شب عاشورا، اصحاب در خیمه‌های خود به راز و نیاز و عبادت پرداختند. زمزمه مناجات آنان همچون صدای امواج زنبورهای عسل در کندو بود.^{۲۸} امام حسین علیه السلام نیز با عبادت، این شب را سپری کرد؛ آیه قرآنی که از زبان وی شنیدند، این بود:

البته نباید کسانی که کافر شده‌اند، تصور کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم، برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا برگناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند.^{۲۹ و ۳۰}



سوم

روزی برای ابد

﴿ سپیده عاشورا ﴾

در سپیده عاشورا، امام حسین علیه السلام با اصحاب خود نماز گزارد و سپس رو به آنان کرد و فرمود: «خدا به شهید شدن شما اجازه داد؛ بر شما باد صبر و پایداری!»^{۲۱}

در ساعات نخست روز، ابن سعد سپاه مجهز سی هزار نفری^{۲۲} خود را مهیای جنگ کرد و از این سو، امام حسین علیه السلام خود و یارانش را برای دفاع آماده ساخت. امام دستانش را به آسمان بالا برد و فرمود:

خدایا! تو در هر سختی و اندوهی مورد اطمینان
من و در هر گرفتاری، امیدم هستی و در هر
مسئله‌ای که برایم رخ می‌دهد، اطمینان بخش و
مددکارم می‌باشی.^{۲۳}

﴿ پرهیز از آغاز جنگ ﴾

شمر نزدیک خیمه‌ها شد و ضمن تحریک احساسات یاران امام حسین علیه السلام، با گستاخی به امام جسارت کرد. مسلم بن عوسجه چون خواست تیری به

سمت شمرها کند، امام حسین علیه السلام وی را برحذر داشت و فرمود: «فانی
اکره ان ابداهم؛ من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم».^{۳۳}

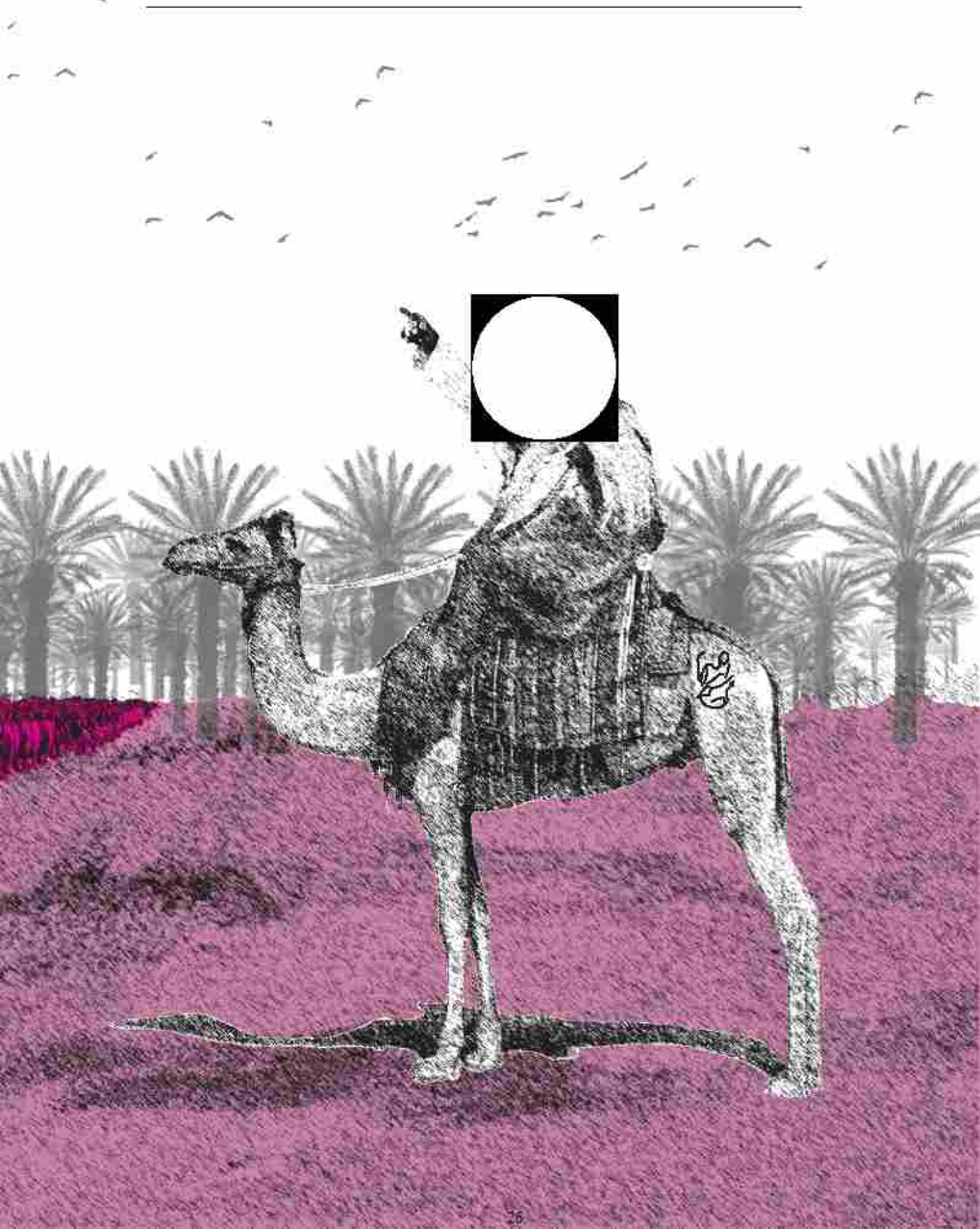
﴿ نخستین سخن ﴾

امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت و زدودن هر بهانه‌ای، سوار بر مرکب
شد و در برابر کوفیان قرار گرفت و با صدای بلند با آنان سخن راند. به
گفته گزارشگر این صحنه: «نه پیش و نه پس از آن روز، نشنیدم گوینده‌ای
منطق و گفتاری رساتر از حسین علیه السلام داشته باشد». امام فرمود:

الحمد لله که دنیا سرای فنا و زوال است. بد و
نیک آن گذرنده است و محنت و نعمت ناپاینده.
نیکبخت آن است که دل در نمایش بی‌اصل
او نبندد و به زخارف ناپایدار او فریفته نشود و
بدبخت آن است که به نعم فانی او میل کند و بر
وفای او کیسه دوزد و پندارد که انواع نعمت او را
بقای و ثباتی خواهد بود.

با آنکه عمر سعد بانگ برآورد و از لشکریان خود خواست که «سخن بر او
قطع کنید که او پسر پدر خویش است. اگر او را به سخن بگذارید، شب‌ها
و روزها می‌گوید و هیچ فرو نماند»؛^{۳۴} ولی حسین بن علی علیه السلام با متانت و
خروش علوی، سخن خویش را دنبال کرد و در ادامه فرمود:

به نسیم توجه کنید، ببینید من کیستم؟! بعد به
خودتان رجوع کرده و آن را نکوهش کنید. تأمل
کنید که آیا کشتن و هتک حرمت من برایتان
حلال است؟! مگر من پسر دختر پیامبرتان صلی الله علیه و آله و



پسروسی و پسرعمویش نیستم؟ کسی که اولین
ایمان آورنده به خداوند بود و تصدیق‌کننده پیامبر
او بر آنچه از سوی خدا آورده بود.

امام از انتسابش به حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار گفت و آنگاه با یادآوری
این سخن پیامبر ﷺ درباره حسن و حسین علیهما السلام: «این دو، سروران جوانان
بهشت‌اند»، چنین فرمود:

اگر سختم را تصدیق می‌کنید، آنچه گفتم، حقایق



است که کوچک‌ترین ناراستی در آن نیست ... و اگر سخنان مرا دروغ می‌پندارید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر ﷺ کسانی هستند که می‌توانید از آنان بپرسید. از جابر بن عبد الله انصاری، از زید بن ارقم، از انس بن مالک، از اباسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی سؤال کنید. آنان سخنان پیامبر ﷺ را درباره من و برادرم شنیده‌اند و همان سخنان می‌تواند باعث شود که از کشتن من دست بردارید.

در این میان، شمر گفت: «من نمی‌دانم تو چه می‌گویی» و حبیب بن مظاهر پاسخ دندان‌شکنی به او داد و گفت: «سخن حسین ﷺ را نمی‌فهمی؛ زیرا خدا بر دل تو مهر زده است».^{۴۶}

امام حسین ﷺ نصیحت خود را ادامه داد و فرمود:

اگر در این گفتار پیامبر تردید دارید، آیا در این سخن نیز شک دارید که من پسر دختر پیامبر ﷺ شما هستم؟ به خدا سوگند میان شرق و غرب عالم، فرزند دختر پیامبری جز من نه در شما و نه در غیر شما نیست. تنها منم که فرزند دختر پیامبر شایم. آیا من کسی از شما را کشته‌ام که خونس را می‌خواهید؟! آیا مالی از شما را تباه کرده‌ام؟! آیا کسی را زخمی کرده‌ام تا قصاص جویید؟

هیچ کس پاسخ امام را نداد و آنگاه حضرت، اشراف و بزرگان کوفه را که در سپاه ابن سعد بودند، نام برد و به دعوت آنان اشاره کرد و فرمود: «آیا شماها برای من نامه ننوشتید که بیا، میوه‌هایمان رسیده است؟ درختان

سرسبز شده‌اند و لشکری آماده و تجهیز شده در اختیار توست؟». آنان منکر نوشتن نامه شدند! قیس بن اشعث پیشنهاد تسلیم و بیعت را داد و حضرت فرمود: «نه! به خدا سوگند هرگز دست مذلت در دست ایشان ننهیم و چون بردگان تسلیم نشوم». سرور شهیدان آنگاه از شتر خود فرود آمد و دشمن نیز آهنگ حمله کرد.^{۲۷}

﴿ خروشی در ظلمت ﴾

ابن سعد سپاه زیون خود را آراست و پرچم‌ها را افراشت و مهبیای رزم شد. امام نیز یاران خود را که ۳۲ سوار و چهل پیاده بودند، آرایش جنگی داد. زهیر بن قین را بر سمت راست و حبیب بن مظاهر را بر سمت چپ گماشت و پرچم را به برادرش عباس سپرد و خود و همراهانش برابر خیمه‌ها ایستادند.^{۲۸} سپاه دشمن، امام و یاران حضرت را در محاصره داشت و از همه طرف هجوم را آغاز کرد. هلهله سپاه دشمن بلند بود. امام حسین علیه السلام از میان اصحاب خود بیرون آمد و نزدیک دشمن شد و خواست که ساکت شوند؛ ولی آنان نپذیرفتند. سپس فرمود:

وای بر شما! چرا خاموش نمی‌شوید تا گفتارم را بشنوید؟ من شما را به راه رشد فرامی‌خوانم. هر که پیرویم کند، از رهیافتگان و هر که سربچیم کند، از هلاک‌شدگان خواهد بود. شماها که به سخن من گوش نمی‌دهید و از من نافرمانی می‌کنید، شکم‌هایتان از حرام آکنده شده است و بر قلب‌هایتان مُهر نهاده شده است. وای بر شما! چرا گوش نمی‌کنید؟ چرا ساکت نمی‌شوید؟

اصحاب ابن سعد به سرزنش هم پرداختند و سکوتی میدان را فرا گرفت.^{۲۹}

﴿ نقاب گشایی از کوفیان ﴾

امام علیه السلام، کوفیان را بر بی وفایی آشکارشان شماتت کرد و از بازی خوردن ایشان به وسیله دشمن مشترک یاد کرد:

آتش فتنه‌ای را که دشمن ما و شما علیہ ما افروخته بود، شعله‌ور ساختید؟! و بر ضد دوستان و پیشوایان خود به پا خاسته‌اید و برای یاری و خرسندی دشمنانتان آماده شده‌اید، بدون آنکه آنان عدلی را در میان شما آشکار کنند و آرزویی از شما برآورند، به جز حرام دنیا و زندگی پستی که بدان دل بسته‌اید و بدون آنکه از ما گناهی سرزده یا اندیشه‌ای سست شده باشد؟!

امام علیه السلام سپاه ابن سعد را که «پرچم دشمنی و ستیز برافراشته بودند»، مورد بازخواست قرار داد و فرمود: «چرا آنگاه که شمشیرها در نیام بود و دل‌ها آرام و اندیشه دشمن خام، ما را رها نکردید، بلکه مثل سیل ملخ و انبوه پروانه‌ها شتافتید؟»
حضرت آنگاه پرده از چهره نامهربان کوفیان برداشت و آنان را این‌گونه معرفی کرد:

زشت‌تان باد که شما بی‌دسرکشان امت و بازماندگان احزاب تباهی، دورافکنان قرآن، بارورشدگان شیطان، هواداران گناه، تحریف‌کنندگان قرآن، خاموش‌گران سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، کشندگان اولاد انبیا، نابودکنندگان خاندان اوصیا، نسب‌سازان زنازادگان، آزاردهندگان مؤمنان، فریادرسان

رهبران استهزاگری که قرآن را پاره پاره و رها کردند.

آنچه در سخن سید شهیدان متبلور بود، بی وفایی کوفیان بود که آن حضرت بر این نکته اشاره فرمود:

بی وفایی تان شهره روزگار است و بنیاد هستی شما بر آن استوار است و نهال جان شما از آن سیراب شده است و قلبتان بر آن سرشته است و سینه تان بر آن آرام یافته است. شما ناگوارترین میوه درختی هستید که چون باغبانش در کام نهد، راه گلویش را فروبندد و چون غاصب آن را در دهان گیرد، مطبوع و خوش طعمش می یابد.^{۲۰}

﴿ هیهات منا الذّله ﴾

امام حسین علیه السلام در ادامه سخن، بر تسلیم ناپذیری خود تأکید کرد و فرمود:

ألا و إنّ الدّعی ابن الدّعی قد ترکنی بین السّلّة
والذّلة، و هیهات له ذلک! هیهات منا الذّلة!
بدانید که زنازاده فرزند زنازاده میان دو چیز پای
فشرده است: کشتن ما و خواری ما! هیهات و
دور باد که ما ذلت را بپذیریم!

سپس فرمود:

خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او و مؤمنان و دامن های پاک
رضا نمی دهند و سرافرازان غیور و دلاوران والا همت
ننگ دارند که ما طاعت پلیدان را بر مرگ
شرافتمندانه ترجیح دهیم.

اگر بردشمن پیروز شویم، از دیرباز پیروز بوده ایم و اگر مغلوب شویم، باز شکست نخورده ایم.

آنگاه امام کوفیان را چنین هشدار داد: «شما پس از کشتن ما جز به اندازه‌ای که پیاده سوار اسب شود، درنگ نخواهید کرد، مگر آنکه چرخش آسیاب مرگ بر سر شما بازآید». سپس آن قوم پیمان شکن و هوادار دشمن را نفرین کرد.^{۴۱}



چهارم

خروش یاران

﴿ پیوستن حرین یزید ﴾

پس از سخنان امام حسین علیه السلام، حرّین یزید روی به عمرین سعد آورد و گفت: به راستی با این مرد خواهی جنگید؟

گفت: آری به خدا! جنگی که آسان‌ترین مراحلش آن باشد که سرها از بدن‌ها بپرد و دست‌ها از پیکرها بیفتد. پس حرّ از نزد عمرین سعد گذشت و در جایی نزدیک سربازانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود. ابن سعد جنگ را آغاز کرد. در آن حال، مهاجرین اوس به حرّ گفت: به خدا قسم که من در کار تو درمانده‌ام؛ چه اگر از من پرسش می‌شد دل‌اورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جز تو نامی از دیگری نمی‌بردم. این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟ گفت: به خدا که خود را بر سر دو راهی بهشت و دوزخ می‌بینم و به خدا قسم به جز راه بهشت نخواهم رفت؛ هر چند پاره پاره شوم و پیکرم به آتش بسوزد. این بگفت و رکاب بر اسب زد و متوجه به سوی امام حسین علیه السلام گردید، در حالی که دست بر سر خود گذاشته بود و عرض می‌کرد: بارالها! به سوی تو بازگشتم، توبه‌ام را بپذیر که من دل‌های دوستان تو و فرزندان دختر پیامبر تو را الرزاندم. پس به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! من همانم که به همراه تو بودم و نگذاشتم تو بازگردی و کار را بر تو تنگ گرفتم؛ ولی گمان نمی‌بردم این مردم کار را با تو

تا به این حد خواهند رساند و من اکنون به سوی خدا بازگشته‌ام؛ آیا توبه مرا پذیرفته می‌بینی؟

اگر بر آستان خوانی مرا خاک درت گردم
وگر از در برانی خاک پای لشکرت گردم
به درگاهت غبار آسا نشستم بر نمی‌خیزم
وگر بفشانی ام چون گرد بر گرد سرت گردم^{۳۳}

امام حسین علیه السلام فرمود: آری! خداوند توبه تو را می‌پذیرد. از اسب پیاده شو! حر گفت: حال سواره بودنم بهتر است تا پیاده شدن. امام حسین علیه السلام به حر اجازه فرمود. حر جنگ نمایی کرد تا آنکه عده‌ای از دلاوران و قهرمانان دشمن را کشت. سپس شربت شهادت نوشید. پیکرش را نزد امام آوردند، حسین علیه السلام با دست خود گردوغبار از صورت حر پاک می‌کرد و می‌فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ همچنان که مادرت تو را نامید، واقعاً تو آزاد مردی؛ آزاد در دنیا و آخرت»^{۳۴}.

﴿ آغاز حمله ﴾

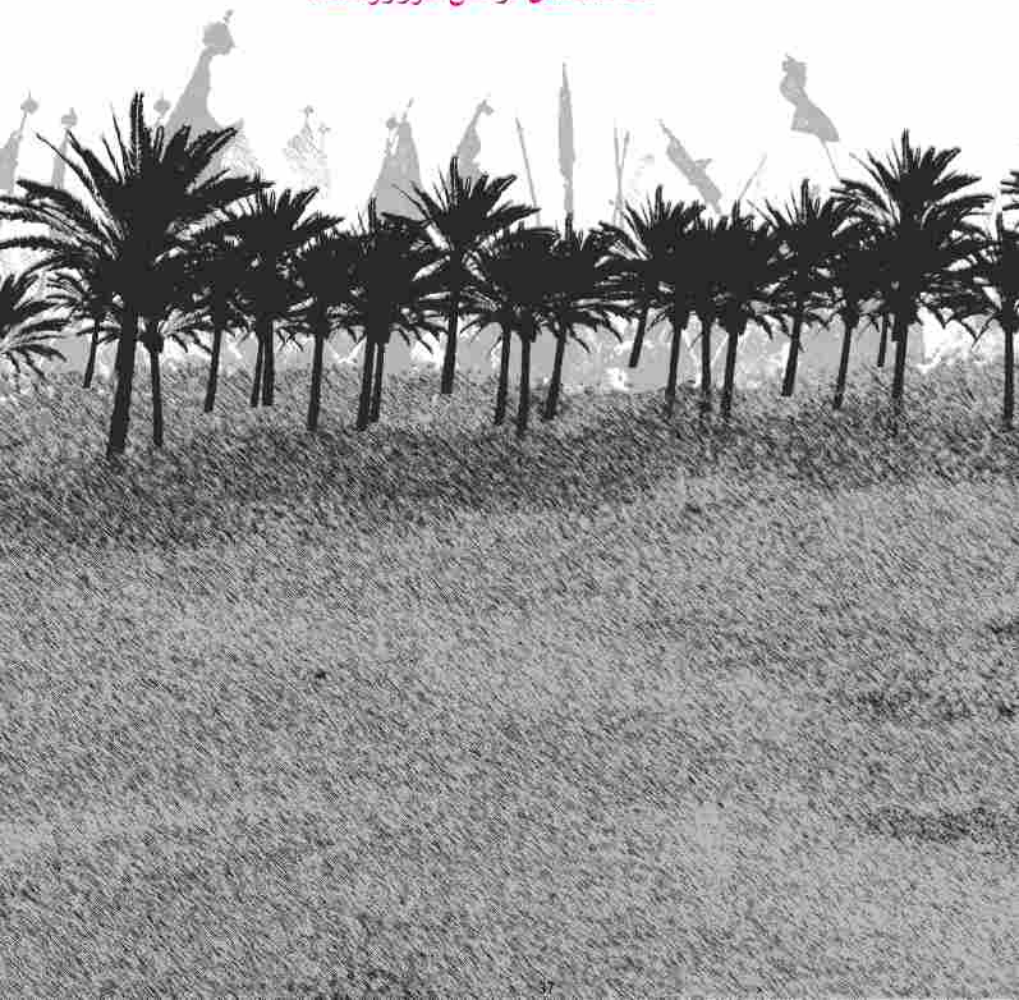
عمر سعد، تیرش را در کمان نهاد و به سمت اصحاب حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت: پیش ابن‌زیاد شهادت بدهید که من نخستین کسی هستم که تیر پرتاب کردم! سباهیان او نیز تیراندازی را شروع کردند.^{۳۵} امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: «جوانمردان! آماده باشید، این تیرها فرستادگان این مردم به سوی شما هستند»^{۳۶}.

پس از آن، چند نفر از اصحاب امام علیه السلام به میدان رفتند و در جنگ خونینی به شهادت رسیدند. عمرو بن حجاج فرمانده جناح راست سپاه ابن‌سعد، به سمت چپ یاران امام حسین علیه السلام یورش برد که در تاریخ، به حمله نخست معروف است. اصحاب به روی زانو نشستند و نیزه‌ها را به طرف دشمن

نشانه گرفتند و مانع پیشروی آنان شدند. در این حمله، تعدادی از یاران باوفای امام به شهادت رسیدند.^{۳۶} در این میان، چند نفر دیگر از یاران به مصاف دشمن رفتند و شهید شدند و آنگاه عمرو بن حجاج مجدداً سپاه خود را به سمت مقر امام گشاند و به آن سمت حمله برد و این سخن را بر زبان می‌راند: «در کشتن کسی که از دین بیرون رفته و با امام خویش (یزید) مخالفت ورزیده، شک نکنید!». امام نیز در پاسخ فرمود:



ای عمرو بن حجاج! مردم را علیه من تحریک می‌کنی؟! آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بردین ثابت (قدم) مانده‌اید؟! والله هرگاه قبض روح شوید و با این اعمالتان بمیرید، می‌فهمید کدام یک از ما از دین خارج شده و چه کسی برای گداخته شدن در آتش سزاوارتر است.



در این یورش نیز جمعی از یاران سالار شهیدان به شهادت رسیدند. سپس شمر از جناح چپ به سمت راست یاران حضرت حمله برد که با ایستادگی اصحاب روبه‌رو شد. از آن پس، فشار حملات فزونی یافت و از آن سو نیز یاران امام پی در پی به مصاف دشمن رفته، پس از نبرد به فیض شهادت می‌رسیدند. به گفته مورخان، شمر برای آتش زدن خیمه‌های امام و اهل بیت نزدیک شد که با مقاومت اصحاب مواجه گردید؛ به گونه‌ای که یاران یکی پس از دیگری کشته می‌شدند و کاستی‌شان آشکار می‌شد.^{۳۷}

﴿ شهادت بُریر ﴾

بربربن خضیر که مردی عابد و زاهد بود، به میدان آمد و یزیدبن مغفل برای مبارزه با او از لشکر مقابل بیرون شد. رأی هر دو بر آن شد که مباحثه کنند و از خداوند بخواهند هر یک از آن دو که برحق است، آن را که بر باطل است، بکشد و با یکدیگر درآویختند و بربر او را کشت و بعد از آن پیوسته به جنگ ادامه داد تا شربت شهادت نوشید.^{۳۸}

﴿ شهادت وَهَب ﴾

وهب بن جناح کلبی به میدان آمد، رزم و شمشیرزدنی نیکو از خود نشان داد و جنگ نمایانی کرد. همسر و مادر وهب نیز به همراهش در کربلا بودند، وهب پس از جنگی که کرد، به سوی خانواده بازگشت و به مادر گفت: مادر جان! از من راضی شدی؟ مادر گفت: از تو راضی نشوم تا آنگاه که در مقابل حسین علیه السلام کشته شوی. همسرش گفت: وهب! تو را به خدا مرا به فراق مبتلا مکن. مادرش گفت: پسر من! به میدان بازگرد و در پیش روی پسر دختر پیامبرت جنگ کن تا روز قیامت از شفاعت جدش بهره‌مند گردی. وهب بازگشت و آنقدر جنگ کرد تا دستهایش بریده شد. همسرش عمود خیمه را به دست گرفت و به سوی او آمد و می‌گفت: پدر و مادرم

به قربانت! در یاری پاکان حرم رسول خدا ﷺ جنگ را ادامه بده! وهب به سوی همسرش آمد تا او را به خیمه زنان بازگرداند. زن دست انداخت و دامن وهب را گرفت و گفت: هرگز باز نمی‌گردم تا با تو کشته شوم. در آن حال، حسین ﷺ فرمود: خداوند به شما در عوض این یاری که از اهل بیت من می‌کنید، پاداش نیکو عطا فرماید. خدایت رحمت کند ای زن! به نزد زنان حرم برگرد! زن که این دستور را از امام شنید، به خیمه بازگشت و کلی مشغول جنگ شد تا به شهادت رسید.^{۳۱}

﴿ شهادت مسلم بن عوسجه ﴾

مسلم بن عوسجه به میدان آمد و در مبارزه با دشمن، پایداری کرد تا آنگاه که از پای درآمد. هنوز نیمه‌جانی در بدنش بود که حسین ﷺ به اتفاق حبیب بن مظاهر به بالینش آمد و فرمود: رحمت خدا بر تو باد ای مسلم! و این آیه را خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ مَحَبَّتَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ از مردان راستگو و وفادار، برخی از ایشان درگذشتند و بعضی هنوز در انتظار مرگ‌اند و تغییر و تبدیلی در کار ندادند.^{۳۲} حبیب در کنار مسلم نشست و گفت: مسلم! برای من بسی دشوار است که جان‌کندن تو را می‌بینم؛ ولی مزده باد تو را که بهشتی هستی. مسلم با ناله‌ای که حکایت از آخرین دقایق زندگی‌اش می‌کرد، گفت: خداوند شادکامت کند! او ضمن اینکه اشاره به امام حسین ﷺ می‌کرد، گفت: در یاری‌اش تا لحظه مرگ بجنگ! حبیب گفت: بر دیده منت دارم؛ آنگاه مسلم جان سپرد.^{۳۳}

﴿ شهادت عمرو بن قرظله ﴾

آنگاه عمرو بن قرظله انصاری از خیمه‌ها بیرون آمد و از حسین ﷺ اجازه خواست. امام اجازه‌اش داد؛ او همچون کسی که مشتاق روز جزاست،

جنگید و از سربازان ابن‌زبیر زیاد افراد بسیاری کشت و پایدارانه جهاد کرد. هر تیری که به سوی حسین علیه السلام پرتاب می‌شد، دست خود را سپر می‌کرد و هر شمشیری که به سمت امام می‌آمد، به جان خویش می‌خرید، تا در اثر زیادی زخم، تاب و توانش نماند و روی به جانب حسین علیه السلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله! آیا وفاداری کردم؟

فرمود: آری! و تو پیش از من به بهشت می‌روی. سلام مرا به رسول خدا ابلاغ کن و به عرض برسان که من نیز به زودی می‌آیم. پس آنقدر جنگید تا شهید شد.^{۵۲}

﴿ شهادت جون ﴾

پس از آن، جون - برده آزادشده ابوذر که غلام سیاه‌چهره‌ای بود - بیرون شد. حسین علیه السلام به او فرمود: من به تو اجازه می‌دهم تا از اینجا بازگردی. انگیزه تو در دنباله‌روی ما سلامتی بود و نباید در راه ما گرفتار گردی. چون بر روی پاهای امام افتاد و در حالی که آنها را می‌بوسید، به امام چنین گفت: ای پسر رسول خدا! من در راحتی و آسایش، نان خور سفره شما بودم، آیا در سختی شما را تنها بگذارم؟! همانا بوی بدنم بد، تبار و حسیم پست و رنگم سیاه است؛ عنایتی کن تا بدنم خوشبو و حسیم شریف و رنگم سفید گردد! به خدا قسم از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون‌های شما آمیخته گردد.

رسواتراز سراب شوم، گریزانی ام
 زیرا که آبروی من، از آبروی توست
 رویم سیه که هست، تو روزم سیه نخواه
 مشکن دل مرا که در آن آرزوی توست^{۵۳}

امام حسین علیه السلام به جون اجازه میدان داد و او به مصاف دشمن رفت و



رجزی خواند و جنگید و آنگاه به شهادت رسید.^{۸۷} سالار شهیدان بر بالین جون آمد و چنین دعا فرمود: «خداوندا! رویش را سفید و بویش را عطر آگین کن و او را با ابرار محشور فرما و رابطه او را با محمد و آل ایشان برقرار ساز».^{۸۸}

﴿ شهادت حَنْظَلَه ﴾

حَنْظَلَه بن اسعد شبامی آمد و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و صورت و سینه خود را در برابر تیرها، نیزه‌ها و شمشیرهایی که رو به امام حسین علیه السلام می‌آمد، سپرد و به آواز بلند آیاتی از قرآن مجید را تلاوت می‌کرد. آن فرار از اندرزهایی که مؤمن آل فرعون به فرعونیان فرمود:

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ
دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
وَمَا اللَّهُ يَرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ
مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ:

ای قوم من! به راستی بر شما می‌ترسم از عذاب‌هایی مثل عذاب روز احزاب، مثل سستی از عذاب که در قوم نوح و عاد و ثمود و اقوام پس از ایشان جریان یافت و خدا هرگز اراده ظلم نسبت به بندگان ندارد و نیز من بر شما ای قوم، می‌ترسم از روز قیامت، روزی که بانگ و فریاد مردم از هر سو بلند می‌شود. روزی که از عذاب، پا به فرار می‌گذارید؛ ولی از ناحیه خدا هیچ حافظی ندارید.^{۸۹}

ای مردم! حسین علیه السلام را نکشید که از عذاب الهی بیچاره خواهید شد و همانا زیانکار است آن که بر خدا دروغ بیاورد؛ پس روی به حسین علیه السلام کرد و گفت: آیا به سوی پروردگاران نرویم و به صف برادرانمان نپیونددیم؟ فرمود: چرا! برو به سوی آنچه از دنیا و هر چه در آن است برای تو بهتر است. برو به سوی ملکی که فنا و زوالی برای آن نیست. پس او قدم پیش تر نهاد و قهرمانانه جنگید تا شهید شد.^{۴۷}

﴿ واپسین نماز ﴾

به هنگام ظهر شرعی، ابو ثمامه صاعدی نزد امام حسین علیه السلام آمد و وقت نماز را یادآور شد و حضرت فرمود: «نماز را یاد آوردی، خدا تو را از نمازگزارانی که در یاد اویند، قرار دهد».

امام حسین علیه السلام چون برای ادای نماز ظهر از دشمن مهلت خواست، حصین گفت: نماز از تو پذیرفته نمی‌شود. حبیب در پاسخ این گستاخی، لب به سخن گشود و بانگ زد: نماز از تو پذیرفته می‌شود و از آل رسول پذیرفته نمی‌شود؟! در آن حال، حصین به حبیب حمله کرد و او نیز به حصین حمله و او را به زمین زد. در آن حال، ابن ضَرِیم با شمشیر ضربه‌ای به حبیب زد و دیگری با سرنیزه بدو حمله برد و او را به زمین انداخت، حبیب چون می‌خواست برخیزد، حصین شمشیری بر سر او زد و او را به شهادت رساند.^{۴۸} چون حبیب کشته شد، امام حسین علیه السلام را بسیار متأسف ساخت؛ زیرا او در نزد امام علیه السلام منزلتی والا داشت. آن حضرت فرمود: «خودم و یاران مدافعم را به حساب خدا می‌گذارم».^{۴۹}

آنگاه امام حسین علیه السلام به همراه نیمی از یاران خود به نماز ایستاد و در هنگامه نبرد ظهر عاشورا، نماز گزارد. سعید بن عبدالله حنفی پیش روی امام ایستاد و خود را سپر امام کرد. او خود را هدف تیرهای دشمن قرار داد. از راست و چپ به او تیر می‌زدند و او با صورت و سینه و دست‌ها و پهلوانش به استقبال تیرها می‌رفت تا به امام اصابت نکنند، تا اینکه آخر کار به زمین

افتاد.^{۶۰} بہ گفتہ ابن طاووس، سیزدہ تیر بر بدن سعید اصابت کرد. این تعداد غیر از ضربات شمشیرها و نیزہ‌ها بود.^{۶۱} سعید بن عبداللہ در لحظات آخر، این جملہ را بر زبان راند: «خدایا! آنان را بہ لعن قوم عاد و ثمود لعنت کن. خدایا! سلام مرا بہ پیامبرت برسان».

او سپس رو بہ امام علیہ السلام کرد و گفت: ای پسر رسول خدا! آیا بہ عہد خود وفا کردم؟ امام نیز کہ در بالین او نشستہ بود، فرمود: «آری! تو در بہشت در جلو من خواهی بود». آنگاہ سعید بہ شہادت رسید.^{۶۲}

امام پس از نماز، بہ اختصار با یاران سخن گفت و آمادگی بہشت و اشتیاق بہشتیان در پذیرایی از ایشان را یادآور شد و فرمود: «پس از دین خدا حمایت کنید و حریم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را پاس دارید».^{۶۳}



پنجم

حماسه خاندان

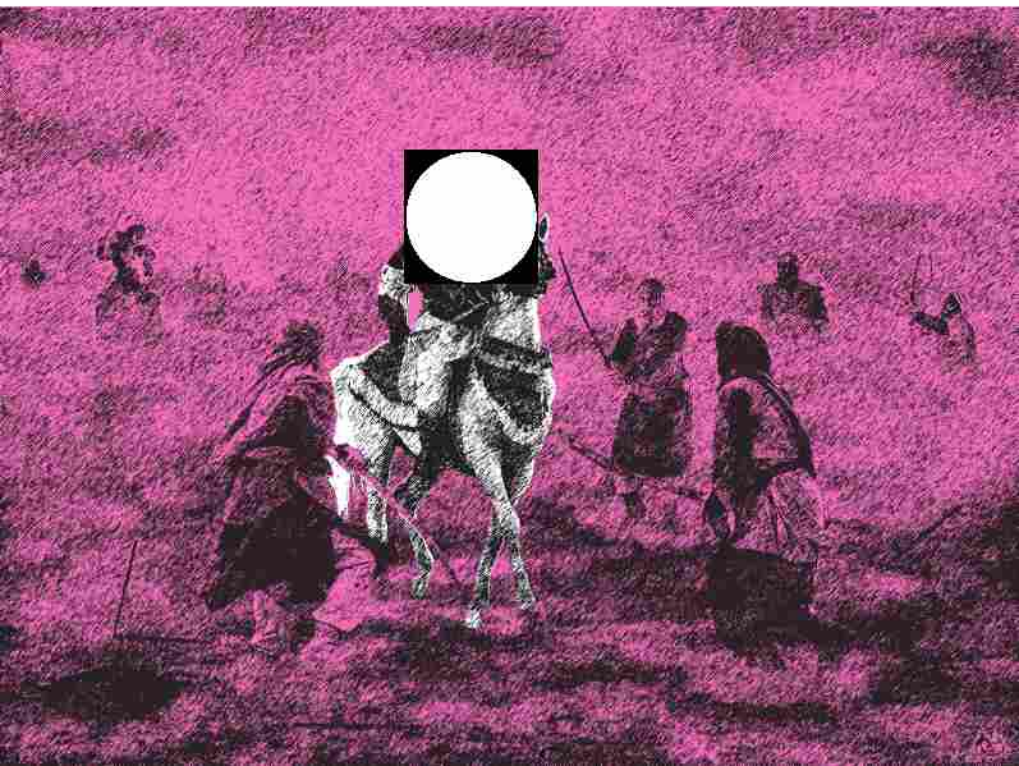
﴿ نخستین شهید از بنی هاشم ﴾

چون همه اصحاب به شهادت رسیدند و جز اهل بیت امام علیه السلام به جای نماندند، نخستین کسی که از بنی هاشم آماده میدان شد، علی اکبر فرزند حسین بن علی علیه السلام بود. او که زیباترین مردم بود و از نظر اخلاق، از همه نیکوتر بود، از پدرش اجازه خواست و امام وی را رخصت داد. امام نظر نومیدانه‌ای به فرزند افکند و چشمان مبارکش را فرو بست و بگریست؛ سپس فرمود: «خداوندا! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزه شتافته که شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق و گفتار به رسولت صلی الله علیه و آله می‌باشد. هرگاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می‌یافتم، او را می‌نگریستم». پس علی اکبر حمله کرد و می‌گفت:

من علی، فرزند حسین بن علی هستم، به خانه خدا
سوگند ما سزاوارتر به پیغمبریم.
به خدا سوگند پسر زنازاده درباره ما حکومت
نخواهد کرد، با شمشیر ما را می‌زنم و از پدر خویش
دفاع می‌کنم.
(شمشیر می‌زنم) شمشیر زدن جوانی هاشمی و قرشی.

او جنگ سختی بنمود و جمع کثیری از دشمن را به درک واصل کرد و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان! تشنگی مرا کشته و سنگینی آهن (سلاح) توان را از من برده است. آیا جرعه‌ای هست که به دستم رسد؟ حسین علیه السلام گریست و فرمود: «پسر جانم! اندکی نبرد کن، به زودی جدت محمد صلی الله علیه و آله را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشار از آب سیراب کند که بعد از آن، هرگز تشنه نگردی.»^{۶۴}

آنگاه علی اکبر چندبار حمله کرد و مردم کوفه از کشتن او خودداری می‌کردند. مرتبه‌بن‌منقذ عبیدی گفت: گناه عرب به گردن من باشد، اگر این جوان بر من بگذرد و من داغ مرگش را بر دل پدرش ننهیم. پس راه را بر او بست و با نیزه او را بزد و آن حضرت به زمین افتاد. در آن حال، مردمان بی‌شرم گرد او حلقه زدند و با شمشیرهای خود پاره پاره‌اش کردند. زمانی



که حسین علیه السلام آمد، بر سر فرزند جوانش ایستاد و آنگاه صورتش را بر صورت فرزند گذارد و فرمود: «خدا بکشد مردمی که تو را کشتند، ای پسر! چه بسیار این مردم بر خدا و بر از بین بردن حرمت رسول صلی الله علیه و آله بی‌پاک گشته‌اند» اشک از دیدگان امام سرازیر شد و فرمود: «پس از تو، خاک بر سر دنیا!». در این حال، زینب خواهر حسین علیه السلام از خیمه بیرون دوید و فریاد می‌زد: ای برادرم و ای فرزند برادرم! او شتابانه آمد تا خود را به روی علی اکبر انداخت. حسین علیه السلام سر خواهر را بلند کرد و او را به خیمه بازگرداند و به جوانان خود فریاد زد: برادران را بردارید؛ پس جوانان آمدند و او را برداشتند و جلوی خیمه بر زمین نهادند.^{۶۵}

پس از آن، از اهل بیت امام علیه السلام یکی پس از دیگری به میدان شتافتند و جنگیدند و به شرف شهادت نایل آمدند. امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم! ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر خواری نبینید».^{۶۶}

❖ یادگار برادر ❖

نوجوانی از سپاه حسین بن علی علیه السلام به میدان آمد که چهره‌اش همچون پاره‌ی ماه می‌درخشید. حمید بن مسلم در گزارش خود از آمدن قاسم بن حسن می‌گوید: شمشیر به دست داشت. پیراهن بلند پوشیده بود. من نعلین پایش را می‌دیدم. بند یکی از لنگه‌های نعلینش گسیخته بود. هرگز فراموش نمی‌کنم که آن لنگه، لنگه چپش بود. عمرو بن سعید بن نفیل گفت: به خدا بر این پسر حمله می‌کنم. گفتم: پناه بر خدا! این چه هوسی است به دلت افتاده. انبوه لشکر کارش را خواهند ساخت. مگر نمی‌بینی از چهار طرف دورش را گرفته‌اند. عمرو بن سعید دوباره گفت: به خدا بر او حمله خواهم آورد. او بی‌درنگ ضربه خود را بر فرق قاسم فرود آورد. آن نوجوان به روی خاک افتاد و فریاد کشید: یا عمّاه! به خدا حسین علیه السلام

را دیدم که همچون بازی که بر شکار خود فرود می‌آید، به سوی سپاه کوفه بال کشید و بعد مانند شیر خشمناک بر نیروی ما حمله ور شد. عمروبن سعید که هدف حمله او بود، بازوی خود را سپر قرار داد تا از شمشیر حسین علیه السلام جان به در برد؛ بازویش از آرنج قطع شد. خود را کنار کشید. سپاه کوفه جنبیدند و عمروبن سعید را از چنگ حسین علیه السلام نجات دادند؛ ولی این تلاش به کار عمرو نیامد؛ زیرا هنگامی که سواران عمر بن سعد یورش بردند، عمروبن سعید در زیر سم اسب‌ها کشته شد پس از چندی که غبار میدان فرونشست، حسین علیه السلام را دیدم که بر بالین آن پسر جوان ایستاده و او پاشنه‌های خود را بر زمین می‌سابد. آن نوجوان جان می‌داد و حسین بن علی علیه السلام می‌گفت: بر عمّ تو بسیار دشوار است که او را بخوانی و نتواند به ندای تو پاسخ گوید یا به تو پاسخ دهد؛ ولی آن پاسخ تو را سودی نبخشد.

بس که ابر خاک و خون، بگرفته روی ماه تو

از پس این پرده‌ها، دیدار رویت مشکل است

در دم جان دادنت، گفتم: عمو جانم بیا

غرقه در خون، دیدن تو، بر عمویت مشکل است^{۶۷}

در آن حال، حسین علیه السلام آن پیکر خونین را به آغوش کشید و از زمین بر داشت، در حالی که پاهای این کودک بر زمین کشیده می‌شد. آنگاه این جنازه را در کنار فرزند خود علی اکبر بر خاک خوابانید.^{۶۸}

﴿ ماه بنی هاشم ﴾

امام علیه السلام، ابوالفضل را بسیار دوست می‌داشت؛ بدان اندازه که در روز عاشورا این جمله را به او فرمود: «**بنفسی أنت یا اخی**؛ فدایت شوم برادرم».^{۶۹} سالار شهیدان در روز عاشورا پرچم را به برادرش عباس سپرد.^{۷۰} هنگامی که

عباس در عصر روز عاشورا تنهایی امام را دید، نزد وی آمد و رخصت میدان خواست. امام علیه السلام فرمود: «برادرم! تو نشان پایداری و رکن سپاه منی. اگر تو بروی، جمع ما پراکنده می شود و سامان ما به پریشانی می کشند.»^{۳۱}
عباس گفت: سینه ام تنگ شده است و از زندگی ملول گشته ام، امام در پاسخ فرمود: برای این کودکان کمی آب تهیه کن!

امام و عباس هر دو راهی میدان شدند: در ثقل ابن طاووس آمده است: تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد و بر مرکب نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش قرار داشت. لشکر عمر بن سعد متعزض آنان شدند. بعد عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و او را احاطه نمودند.^{۳۲}

ابوالفضل سپاه دشمن را شکافت و وارد شریعه فرات شد و مشک را پُر از آب کرد و آنگاه کفی از آب برداشت. تشنگی حسین علیه السلام را به یاد آورد و آب را ریخت و به سرعت به سمت خیمه برگشت. راه را بر او بستند. او با شمشیر حمله کرد و رجز خواند^{۳۳} و می گفت: «**إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُوا بِالسَّقَا: مِن عَبَّاسٍ** که با مشک آب می آیم.»^{۳۴}

حکیم بن طفیل ضربتی به دست راست حضرت عباس زد و دستش را جدا ساخت و سپس زید بن ورقاء دست چپ او را قطع کرد و حضرت هنوز به سمت خیمه می شتافت. آنگاه مردی تمیمی، عمودی بر سر مبارکش کوبید و حضرت ابوالفضل از روی اسب بر زمین افتاد و صدا زد: برادرم مرا دریاب! حسین علیه السلام با شتاب خود را به بالین عباس رساند و چون به بدن برادر نگریست، فرمود: «**الآن كمرم شكست و تدبيرم كاهش يافت**».^{۳۵}

گر نخیزی تو ز جا، کار حسین سخت تر است
نگران حرم، آبروم در خطر است
قامت خم شده را هر که ببیند گوید
بی علمدار شده، دست حسین بر کمر است^{۳۶}

کلوی شیرخواره

چون حسین علیه السلام شهادت جوانان و یارانش را نگریست، آماده پیکار با دشمن شد و ندا در داد:

آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حق ما هراس



خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریادرسی هست کہ
 بہ امید رحمت خدا بہ فریاد ما برسد؟ آیا یآوری
 هست کہ بہ امید آنچه در نزد خداست، ما را
 یاری رساند؟.

در این هنگام، نالہ زنان بلند شد و امام بہ درب خیمہ آمد و فرمود: خواہرم
 زینب! فرزند خردسالم را بیاور تا با وی وداع گویم. امام او را در آغوش گرفت
 تا ببوسد. حرملہ تیری بر گلوئی آن فرزند شیرخوارہ زد و خون از گلوئی نوزاد
 فوران زد و امام این سخن را فرمود: «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بَعِيْنُ اللَّهِ:
 آنچه این حادثہ را کہ برای پسر م رخص دادہ است، قابل تحمل می سازد، این
 است کہ در برابر چشم خداوند واقع می شود».^{۷۷}

بوسہ زد خسرو دین بردہن اصغرو گفت
 دہنت باز ببوسم کہ لب ت شیرین است
 شیردل آب کند بیند اگر کودک شیر
 جای شیرش بہ گلو آب دم زوبین است^{۷۸}



ششم
تارا لله

﴿ تنهای تنها ﴾

دیگر یاری برای یاری نبود و امام تنهای تنها بود. به راست و چپ نگرست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید، مگر پیکرهای خونینی که پیشانی به خاک ساییده بودند. امام حسین علیه السلام با نام بردن از مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، زهیر بن قین، حبیب بن مظاهر، علی اکبر و دیگر شهیدان، صدا زد:

ای بزرگواران غیور! از خواب خود برخیزید و این سرکشان پست را از حرم پیامبر صلی الله علیه و آله برانید! ولی (افسوس) به خدا سوگند، مرگ شما را به خاک افکنده و روزگار دغل با شما بی وفایی کرده است، وگرنه شما از پاسخ دعوت من کوتاهی نمی کردید و از یاری من ناپیدا نمی شدید. هان! اینک ما از فقدان شما داغداریم و به شما می پیوندیم که ما از آن خداییم و به سوی او بازآییم.^{۸۶}

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند
سوختگان غمت با غم دل خرمند

هرکه غمت را خرید عشرت عالم فروخت باخبران غمت بی خبر از عالمند^{۸۰}

﴿ آخرین وداع ﴾

امام حسین علیه السلام به خیمه فرزند و امام پس از خود رفت و او را به سینه اش چسبانید و با وی وداع کرد،^{۸۱} سپس درخواست کرد جامه‌ای بیاورند که کسی در آن رغبت نکند تا آن را زیر لباس هایش بپوشد و برهنه نماند.^{۸۲} حضرت جای جای پیراهن را شکافت، تا آن را از تنش غارت نکنند.^{۸۳} آنگاه امام با خواهرش زینب کبری و دیگر زنان و دختران وداع کرد. سکینه صدا زد: بابا جان! آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟! امام فرمود: «چگونه تسلیم نشود، کسی که یار و یاورى ندارد».

سکینه گفت: بابا جان! ما را به حرم جدمان برگردان. فرمود: «**هیاهات!** **لو تُرِكَ القِطَا لِنَام:** هیاهات! اگر مرغ (قطا) را بگذرانند، آسوده (در آشیانه) می‌خوابد».

صدای گریه بانوان برخاست. امام آنان را آرام کرد و بر دشمنان یورش برد.^{۸۴}

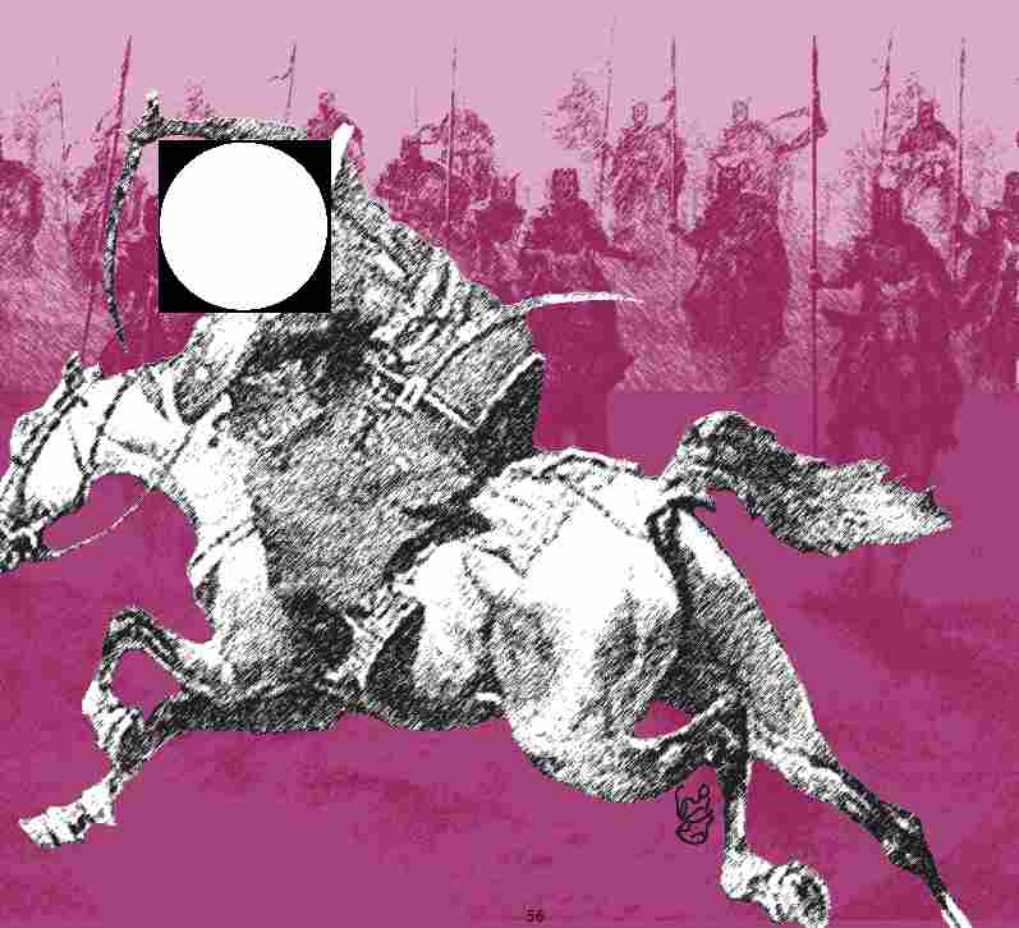
﴿ مرگ باعزت ﴾

امام حسین علیه السلام مرگ در عزت را بهتر از زندگی در ذلت می‌دانست.^{۸۵} هرکس به مصاف امام آمد، کشته شد. حضرت به جانب راست سپاه دشمن یورش برد و فرمود:

القتل أولى من ركوب العار
والعار أولى من دخول النار
والله ما هذا و هذا جار^{۸۶}

کشته شدن، بهتر از این است که انسان ننگ را
بپذیرد و ننگ، شایسته تر است تا انسان بر آتش
وارد شود.

به خدا سوگند که نه پذیرش ننگ و نه ورود بر
آتش، شیوه من نیست.



سپس به جانب چپ حمله برد و با بیان ابیاتی فرمود:

منم حسین فرزند علی علیه السلام، سوگند یاد کرده‌ام در
برابر ظلمان سرفروود نیاورم.
از خاندان و حریم پدرم (آل‌الله) دفاع می‌کنم و بر
راه دین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رهسپارم.^{۸۷}



﴿ آزاده باشید ﴾

امام دلاورانه می‌جنگید و ابن‌سعد همگان را بر کشتن حضرت ترغیب می‌کرد و می‌گفت: از هر سو بر او حمله برید. شمر با گروهی از جنگجویان **مقابل خیمهٔ حسین** آمد و میان امام و خیمه‌اش حایل شد. حسین **فرمود:**

وای بر شما ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت هم پروایی ندارید، در دنیای خود آزاده باشید و به حسب و نسب خود برگردید؛ اگر چنان که گمان دارید، عرب هستید.^{۸۸}

شمر به سوی امام حمله برد. امام حسین **در حالی که بر دشمن حمله می‌کرد، می‌فرمود:**

آیا یکدیگر را برای کشتن من تشویق می‌کنید؛ والله پس از من، بنده‌ای از بندگان خدا را نخواهید کشت که به اندازه کشتن من برایتان اسفناک‌تر و ناراحت‌کننده‌تر باشد! امیدوارم خدا انتقام مرا بی‌آنکه بفهمید، از شما بگیرد.^{۸۹}

﴿ تیری بر قلب آفتاب ﴾

امام **لحظه‌ای برای استراحت توقف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت کرد.** امام پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را بازدارد که تیری سه‌شاخه و زهرآلود پیامد و بر قلب مقدس امام نشست. امام فرمود:

« **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ** » و آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: « خداوند! تو می دانی که اینان مردی را می کشند که برگستره زمین جز او فرزند دختر پیامبری نیست. سپس امام تیر را از پشت سر برآورد و خون چون ناودان فوران کرد. حضرت ایستاد و هر مردی از دشمن که نزد امام می آمد، بازمی گشت که می آدا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند. »^{۹۰}

مالک بن نسیر مقابل امام آمد و با شمشیر بر سر حضرت کوبید؛ آنگونه که کلاه خزی که امام بر سر نهاده بود، شکافت برداشت و شمشیر بر سر حضرت اصابت کرد و خونش را جاری ساخت. امام آن زره را انداخت و کلاهی خواست. کلاه را پوشید و رویش با پارچه سیاه عمامه بست و پیراهنی از خز بر تن کرد. حضرت مانند سوار جنگجو و شجاع می جنگید و خود را از شکارشدن رهایی می داد و از نقطه ضعف های دشمن، علیه او استفاده می کرد.^{۹۱}

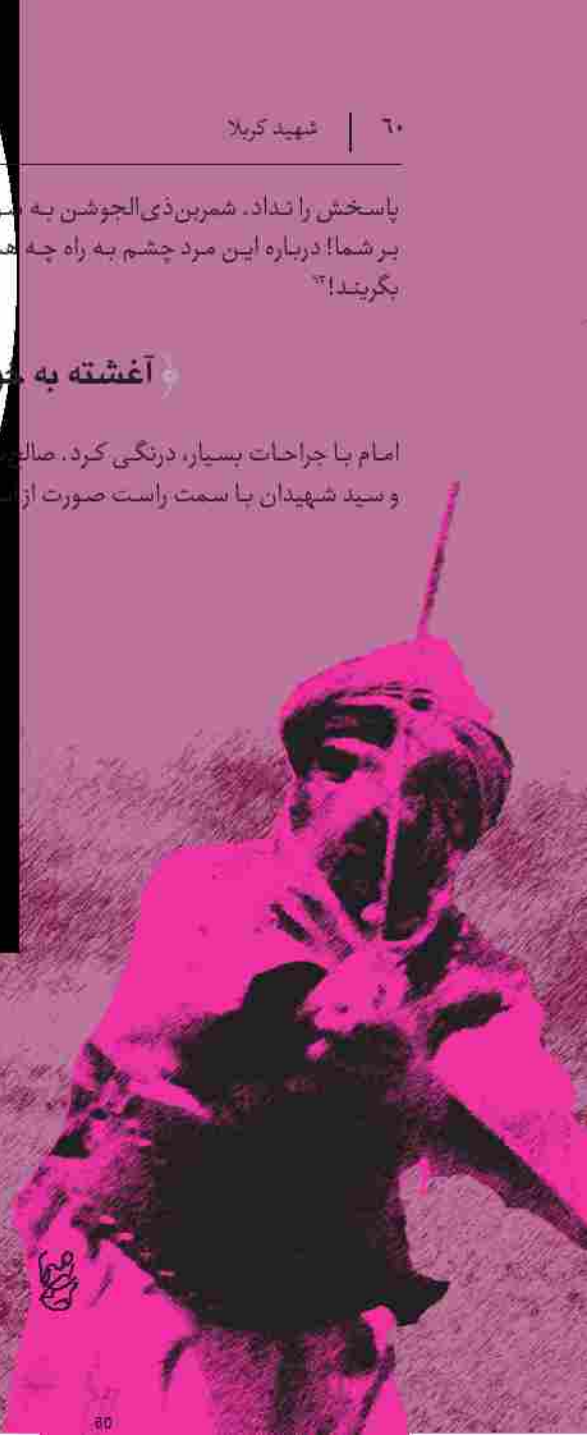
امام با جراحات بسیاری که داشت، به سمت چپ و راست خود حمله می برد و آنان را عقب می نشاند. به گفته راوی این صحنه: « هرگز مجروحی را که فرزند و خانواده و یارانش کشته شده باشند، به قوت و آرام دلی و جرأت او ندیده ام. مردان جنگی، از راست و چپش می گریختند! » امام چون به مکان اصلی خود بازمی گشت، این ذکر را بر زبان داشت: « **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** ». »^{۹۲}

دشمن قدرت رویارویی جوانمردانه با امام را نداشت. شمر سوارگان را پیش خواند و آنان در پشت پیادگان قرار گرفتند، سپس به تیراندازان دستور داد امام را تیرباران کنند؛ پس تیرها را به سوی آن مظلوم رها کردند. آنقدر تیر بر بدن شریف امام نشست که مانند خارپشت شد. پس آن حضرت از جنگ با آن بیشرمان باز ایستاد و مردم در برابرش صف زدند. خواهرش زینب به درب خیمه آمد و رو به عمر بن سعد کرد و فریاد زد: وای بر تو ای عمر! آیا ابوعبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟ عمر پاسخ زینب را نگفت. زینب فریاد زد: وای بر شما! آیا یک مسلمان میان شما مردم نیست؟ کسی

پاسخش را ترداد. شمر بن ذی الجوشن به سوارگان و پیادگان فریاد زد: وای بر شما! دربارہ این مرد چشم بہ راہ چہ ہستید؟ مادرانتان در عزای شما بگریند!^{۳۶}

◀ آغشته بہ خون ▶

امام با جراحات بسیار، درنگی کرد، صالحین و ہب نیزہ ای بہ حضرت زد و سید شہیدان پا سمت راست صورت از سب بر زمین افتاد و این ذکر را





زمزمه می‌کرد: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلٰی مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ». زینب در آن حال از خیمه خارج شد. او که ناظر این صحنه بود، به اندازه‌ای برایش سخت و دردناک بود که گفت: «لَيْتَ السَّمَاءُ اطْبَقَتْ عَلٰی الْأَرْضِ: ای کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد».^{۹۴}

دشمن امام را محاصره کرد و شمر در میان کوفیان فریاد زد: وای بر شما! چرا به این مرد نگاه می‌کنید، او را بکشید! در آن حال، سپاهیان از هرسو به امام حمله ور شدند. زرعه بن شریک به کف دست چپ و گردن حضرت ضربه زد؛ به گونه‌ای که امام با سختی و مشقت برخاست و دوباره با صورت مبارک بر زمین افتاد. در آن حال، سنان بن انس به سوبش حمله کرد و با نیزه بر شانه امام زد و آن را بیرون آورد و باز در استخوان‌های سینه امام فرو برد و همچنین تیری به گلوی مبارکش افکند و امام به زمین افتاد. حضرت آنگاه به سختی نشست و تیر را از گلوی خویش بیرون آورد و دستانش را از خون پُر کرد و سر و صورت خود را به آن آغشت و فرمود: «هَكَذَا حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ مُخَضَّباً بَدْمِي مَغضوباً عَلَيَّ حَقِّي: این چنین حق باخته و آغشته به خون، خدا را دیدار کنم».^{۹۵}

پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر
بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است
یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب
تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است^{۹۶}

﴿ با فرزند برادر ﴾

در این میان، عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام که کودکی نابالغ بود، از پیش زنان بیرون آمد و لشکر را شکافت و خود را به کنار عموبیش رسانید. زینب دختر علی علیه السلام خود را به آن کودک رساند که از رفتنش جلوگیری کند. حسین علیه السلام

فرمود: خواهرم این کودک را نگهدار! کودک از بازگشتن به همراه عمه خودداری کرد و با سرسختی از رفتن سرپیچی نمود و خود را نزد عمو رساند و گفت: به خدا از عمویم جدا نخواهم شد. در این هنگام ابجرین کعب شمشیرش را برای حسین علیه السلام بلند کرد. آن کودک گفت: ای پسر زن ناپاک! آیا عمویم را می‌کشی؟ پس ابجر آن کودک را با شمشیر زد. کودک دست خویش را سپر کرد و آن شمشیر دست او را جدا کرد و به پوست آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر جان! پس حسین علیه السلام آن کودک را دربرگرفت و به سینه چسباند و فرمود: فرزند برادر! بر این مصیبتی که بر تو رسیده، شکیبایی کن؛ زیرا همانا خداوند تو را به پدران شایسته‌ات می‌رساند^{۳۷}. عبدالله به دست **حرمه**^{۳۸} بر روی سینه امام جان داد. سپس حسین علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

بار خدایا! این مردم را تا زمانی که بهره زندگی داده‌ای، ایشان را به سختی پراکنده ساز و گروه‌هایی پراکنده‌دل ساز، و هیچ فرمانروایی را هرگز از ایشان خوشنود منما؛ زیرا اینان ما را خواندند که یاری مان کنند، سپس به دشمنی ما برخاستند و ما را کشتند.^{۳۹}

﴿ تشنه لب ﴾

پیوسته کسی به حسین علیه السلام نزدیک می‌شد. ابن سعد بانگ زد تا کار امام را تمام کنند. هلال بن نافع یکی از نفرات سپاه ابن سعد می‌گوید: هیچ کشته‌آغشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیده‌ام. نور چهره ملکوتی و زیبایی او مرا از اندیشه کشتن اش باز داشته بود. او در حالی که بر روی زمین افتاده بود، آب خواست؛^{۴۰} ولی به او آب ندادند و با گستاخی پاسخش

گفتند! هنگامی که خولی نزدیک امام شد تا سر حضرت را جدا کند، لرزه بر اندامش افتاد و برگشت.^{۱۱۱} آنگاه شمر آمد و بر سینه امام نشست و محاسن آن حضرت را به مشت گرفت و خواست امام را بکشد. حضرت تبسمی کرد و فرمود: «مرا می‌کشی و نمی‌دانی که من کیستم؟»

شمر گفت: تو را خوب می‌شناسم. مادرت فاطمه زهرا علیها السلام پدرت علی مرتضی علیه السلام و جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دادخواست خدای برین والامرتبه است. تو را می‌کشم و از کشتن باک ندارم^{۱۱۲} و آنگاه از قفا سراز تن امام جدا کرد!^{۱۱۳}

زندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کان جا
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت^{۱۱۴}



هفتم

غم غروب

﴿ غارت خیمه‌ها ﴾

دشمن برای غارت خیمه‌های خاندان پیامبر ﷺ حمله برد؛ کودکان، دختران و زنان از خیمه‌ها بیرون ریختند و دسته جمعی می‌گریستند و بر کشتگان شان نوحه سرایی می‌کردند.

سپس زنان را از خیمه بیرون راندند و آتش به خیمه‌ها زدند. به وقت حرکت از کربلا، زنان را پابرنه و شیون‌کنان بیرون آوردند و آنان را اسیر کردند و با خواری می‌بردند. گفتند: شما را به خدا ما را از قتلگاه حسین ﷺ عبور دهید و چنین کردند. همین که چشم بانوان بر پیکرهای کشتگان افتاد، صیحه زدند و صورت خراشیدند. گزارشگر می‌گوید: به خدا از یادم نمی‌رود که زینب دختر علی ﷺ با صدای غمناک و دل‌پُردرد بر حسین ﷺ می‌نالد و صدا می‌زد: ای محمد که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند! این حسین است که به خون آغشته و اعضایش از یکدیگر جدا شده است و این دختران تو هستند که اسیرند. شکایتم را به پیشگاه خداوند می‌برم و به محمد مصطفی ﷺ و علی مرتضی ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ و حمزه سیدالشهدا شکایت می‌کنم. ای محمد! این حسین ﷺ است که به روی خاک افتاده و باد صبا، خاک بیابان را بر بدنش می‌پاشد؛ به دست زنازادگان کشته شده است. آه چه غصه‌ای! و چه مصیبتی! امروز مرگ جدم رسول خدا ﷺ

را احساس می‌کنم. ای یاران محمد ﷺ! اینان خاندان مصطفی‌اند که اسیرشان کرده‌اند و می‌برند.

**پس با زبان پرگله آن بضعة الرسول
رو در مدینه کرد که: یا ایها الرسول
این کشته فتاده به هامون حسین توست
وین صید دست و پا زده در خون حسین توست**

سپس سکینه پیکر پدرش حسین ﷺ را در آغوش کشید. جمعی از پادیه‌نشینان آمدند و او را از کنار نعش پدر، کشیدند و جدا کردند.^{۱۰۵}

تاختن بر بدن امام

در این هنگام، عمر بن سعد در میان سربازانش اعلام کرد: کیست درباره حسین ﷺ داوطلب شود و بر پشت و سینه او اسب بتازد؟ ده نفر داوطلب شدند که لعنت خدا بر همه‌شان باد. اینان با سم اسب‌های خویش پیکر حسین ﷺ را پایمال نمودند؛ آنچنان که استخوان‌های سینه و پشت درهم شکست.

این ده نفر به نزد ابن زیاد رسیدند و گفتند: ما افرادی هستیم که بر پشت حسین ﷺ اسب تاختم، تا آنکه همچون آسیاب، استخوان‌های سینه‌اش را نرم کردیم. ابن زیاد دستور داد جایزه کمی به آنان داده شود. ابوعمر زاهد گفت: این ده نفر را بررسی کردیم؛ همگی زنازاده بودند.^{۱۰۶}

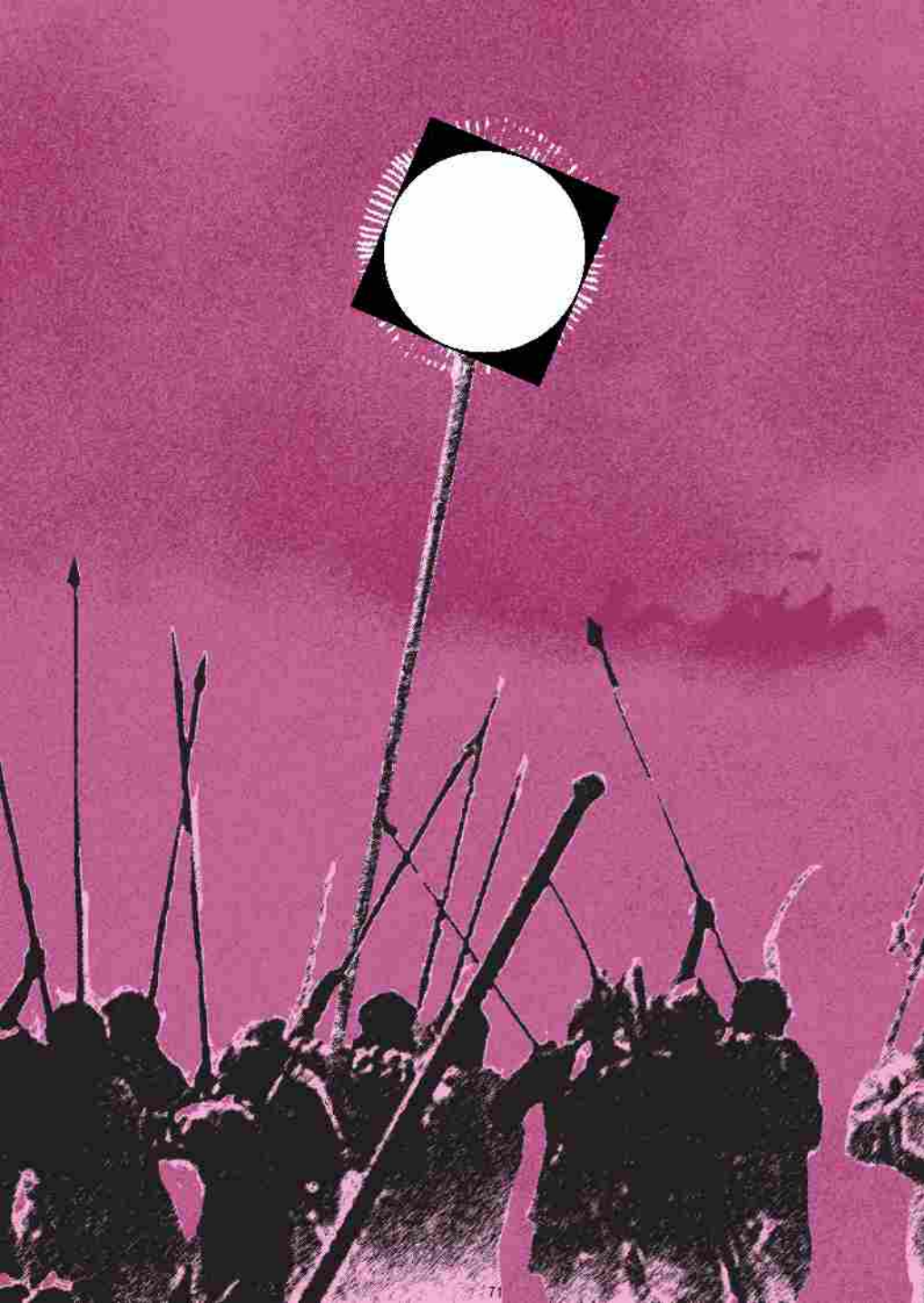
آخرین سخن

از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: چون روز قیامت شود، فاطمه به همراه جمعی از زنان می‌آید. به او گفته می‌شود که داخل بهشت بشود،

گوید: داخل نشوم تا بدانم پس از من با فرزندم چه کردند؟ به او گفته می‌شود به وسط صحرای محشر نگاه کن. چون نگاه کند، حسین علیه السلام را می‌بیند که بی سرايستاده است؛ آنچنان فریاد برآرد که من به فریاد او فریاد کشم و فرشتگان به فریادش فریاد برآرند.^{۱۰۷}







﴿پی نوشت ها﴾

۱. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۸۵.
۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۳. صدوق، الامالی، ص ۱۵۱.
۴. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۰.
۵. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۷۰-۷۸.
۶. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۷.
۷. کربلا را جزء ناحیه نینوا می دانند (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۹).
۸. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۴.
۹. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۸۰.
۱۰. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۸۴.
۱۱. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۸۳.
۱۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۸۷.
۱۳. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۸۳-۱۸۹.
۱۴. فؤاد کرمانی.
۱۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۹۳؛ نیز رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۳.
۱۶. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۹۰-۱۹۲.
۱۷. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۹۳.
۱۸. محتشم کاشانی.
۱۹. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۹۳-۱۹۶.
۲۰. همان، ص ۱۹۶.
۲۱. همان، ص ۱۹۸.
۲۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۸۹۶-۸۹۸.
۲۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۹.
۲۴. عبدالرزاق مفرم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۱۹.

۲۵. فزاد کرمانی
۲۶. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۰۰-۲۰۱: ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۸۲-۸۳
۲۷. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۴
۲۸. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۴
۲۹. آل عمران: ۱۷۸-۱۷۹
۳۰. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵
۳۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۶
۳۲. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۷۳-۳۷۴ البتہ ارقام متفاوتی درباره تعداد نیروهای اموی ذکر شدہ است کہ رقم سی ہزار مشہور می باشد (رک: طبسی، الإمام الحسين فی کربلا، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۶)
۳۳. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۰۵
۳۴. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶
۳۵. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۹۰۳
۳۶. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۰۶-۲۰۸
۳۷. همان، ص ۲۰۶
۳۸. احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۵۶
۳۹. عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسين علیہ السلام، ص ۲۲۳-۲۳۵
۴۰. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسين علیہ السلام، ج ۲، ص ۶: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸
۴۱. همان
۴۲. علی انسانی
۴۳. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۲
۴۴. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۱۷
۴۵. عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسين علیہ السلام، ص ۲۳۷
۴۶. همان، ص ۲۱۹
۴۷. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۲۴-۲۲۹
۴۸. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۲
۴۹. همان، ص ۱۰۵

- ۵۰ احزاب: ۲۳
- ۵۱ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰
- ۵۲ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۷
- ۵۳ مرتضیٰ جام آبادی
- ۵۴ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۹؛ محمدبن طاہر سماوی، أبصار العین، ص ۱۷۶-۱۷۷
- ۵۵ سید محمد کرکی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۹۲
- ۵۶ غافر: ۳۰-۳۳
- ۵۷ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۸
- ۵۸ محمدبن طاہر سماوی، أبصار العین، ص ۱۰۵-۱۰۶
- ۵۹ محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۳۳۶
- ۶۰ ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۳۲
- ۶۱ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۱
- ۶۲ همان؛ محمدبن طاہر سماوی، أبصار العین، ص ۲۱۷-۲۱۸
- ۶۳ محمد مہدی حائری، معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۶۱
- ۶۴ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۴
- ۶۵ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۶
- ۶۶ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۴
- ۶۷ حبیب اللہ چایچیان (حسان)
- ۶۸ ابوالفرج اصفہانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۳
- ۶۹ محمدبن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۳۱۵
- ۷۰ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ محمدبن طاہر سماوی، أبصار العین، ص ۶۱
- ۷۱ فخرالدین طریحی، المنتخب، ص ۳۰۵
- ۷۲ ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۷
- ۷۳ محمدبن طاہر سماوی، أبصار العین، ص ۶۲
- ۷۴ ابن شہر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۸
- ۷۵ موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسين (علیہ السلام) ج ۲، ص ۳۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲

۷۶. سعید خرازی
۷۷. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۶: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶
۷۸. فؤاد کرمانی
۷۹. محمدمہدی حائری، معالی السیطین، ج ۲، ص ۱۹
۸۰. فواد کرمانی
۸۱. قطب الدین راوندی، الدعوات، ص ۵۴، ج ۱۳۷: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۹۶
۸۲. فخرالدین طریحی، المنتخب، ص ۴۵۱
۸۳. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۵۰
۸۴. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷
۸۵. «موتٌ فی عزٍّ خیرٌ من حياةٍ فی ذلٍّ» (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲)
۸۶. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰: ابن شہر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰
۸۷. ابن شہر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰
۸۸. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسين علیہ السلام، ج ۲، ص ۳۳: ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۳
۸۹. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۵۲
۹۰. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰-۱۲۱
۹۱. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۵۰
۹۲. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰
۹۳. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶
۹۴. ابن طاووس، اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۵
۹۵. همان، ص ۱۲۶: ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۲۵۴
۹۶. فؤاد کرمانی
۹۷. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶
۹۸. ابوالفرج اصفہانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۳
۹۹. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶

۱۰۰. ابن نما حلی، مثير الأحران، ص ۷۵
 ۱۰۱. ابن طاووس، اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۲۶
 ۱۰۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۶
 ۱۰۳. محمد مهدی حائری، معالی السبطين، ج ۲، ص ۴۳
 ۱۰۴. حافظ شیرازی
 ۱۰۵. ابن طاووس، اللهوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۳۴
 ۱۰۶. همان، ص ۱۳۵
 ۱۰۷. همان، ص ۱۳۸

﴿ منابع ﴾

- * قرآن کریم.
 ۱. ابن اثیر، علی بن ابی کرم: **الکامل فی التاریخ**؛ بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵.
 ۲. ابن اشم کوفی: **الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی؛ تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
 ۳. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد؛ **مناقب آل ابی طالب**؛ قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
 ۴. ابن طاووس، علی بن موسی؛ **اللهوف علی قتلى الطفوف**؛ تهران: جهان، ۱۳۴۸.
 ۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر؛ **البدایة والنهایة**؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
 ۶. ابن نما حلی، جعفر بن محمد؛ **مثير الأحران**؛ قم: مؤسسة الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
 ۷. اصفهانی، ابوالفرح؛ **مقاتل الطالبین**؛ بیروت: دارالمعرفة، [بی تا].
 ۸. حائری، محمد مهدی؛ **معالی السبطين**؛ بیروت: مؤسسة البلاغ، بی تا.
 ۹. خوارزمی، موفق بن احمد؛ **مقتل الحسین علیه السلام**؛ قم: أنوار الهدی، ۱۴۲۳ ق.
 ۱۰. دینوری، احمد بن داود؛ **الأخبار الطوال**؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
 ۱۱. راوندی، قطب الدین؛ **الدعوات**؛ قم: مؤسسة الإمام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۷ ق.

١٢. سماوی، محمد بن طاهر؛ **أبصار العين**؛ قم: دانشگاه محلاتی، ١٤١٩ق.
١٣. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه؛ **الأمالی**؛ تهران: کتابخانه اسلامیة، ١٣٦٢.
١٤. طبری، محمد بن جریر؛ **تاریخ الأمم والملوک**؛ بیروت: دارالتراث، ١٣٨٧ق.
١٥. طبسی، محمد جعفر؛ **الإمام الحسين في كربلا (مع الركب الحسيني)**؛ قم: تحسین، ١٤٢٨ق.
١٦. طریحی، فخرالدین؛ **المنتخب**؛ قم: شریف الرضی، ١٣٦١.
١٧. کرکی، سید محمد؛ **تسلیة المجالس**؛ قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ١٤١٨ق.
١٨. کرمانی، فؤاد؛ **دیوان شمع جمع**، انتشارات ولی وزیری، ١٣٨٦.
١٩. کوفی، ابومخنف؛ **وقعة الطف**؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤١٧ق.
٢٠. مجلسی، محمد باقر؛ **بحار الأنوار**؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ق.
٢١. مفید، محمد بن محمد؛ **الإرشاد**؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ١٤١٣ق.
٢٢. مقرر، عبدالرزاق؛ **مقتل الحسين عليه السلام؛ بیروت: مؤسسة الخرسان، ١٤٢٦ق.**
٢٣. یاقوت حموی، شهاب الدین ابوعبدالله؛ **معجم البلدان**؛ بیروت: دار صادر، ١٩٩٥م.